

مثنوی منثور سپهر

دفتر اول

حلال الدین محمد بلخی (مولوی)

نمبر ۱ با متن مثنوی

مطابق با تصحیح استاد محمد علی موحد

همدی داودی زاده (سپر)



کتابخانه ملی و اسناد ایران

۱۳۹۸

سرشناسه	: دادی زاده، مهدی، ۱۳۳۵-
عنوان قرارداد	: مثنوی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: مثنوی منثور سپهر همراه با متن مثنوی جلال الدین محمد بلخی (مولوی) / نویسنده مهدی دادی زاده؛ مطابق با تصحیح محمدعلی موحد.
مشخصات نشر	: تبریز: نشر ناصرالدین، ۱۳۹۸-
مشخصات ظاهری	: ج: ۱/۵ ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۵۱-۱-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی-- نقد و تفسیر. Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad. 1207-1273. Masnavi-- Criticism and Interpretation
موضوع	: شعر فارسی-- قرن ۷ ق.-- تاریخ و نقد.
موضوع	: Persian poetry-- 13th century-- History and Criticism
موضوع	: شعر فارسی-- قرن ۷ ق.
موضوع	: Persian poetry-- 13th century
شناسه افزوده	: موحد، محمدعلی، ۱۳۰۲-، مصحح.
سده افروز	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی، شرح
رده بندی کنگره	: PIR ۵۳۰۱/د۲۲۱۳
رده بندی دیسی	: ۱۵۱/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۰۸



www.nasera.com

تلفن: ۰۹۳۵۸۹۵۰۲۷

nasera@nptl@gmail.com

مثنوی منثور سپهر

- * نویسنده: مهدی دادی زاده
- * ناشر: ناصرالدین
- * طرح روی جلد: سیدوحید فاطمی
- * حروفچینی و صفحه‌آرایی: آذین کامپیوتر ۳۵۲۴۷۰۵۱ - ۴۱
- * لیتوگرافی: باختر
- * چاپ: معرفت
- * صحافی: نوری
- * نوبت چاپ: اول
- * شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- * تعداد صفحات: ۵۸۸ صفحه
- * قطع: رقعی
- * شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۵۱-۱-۸
- * تاریخ و محل نشر: ۱۳۹۸، تبریز
- حق چاپ محفوظ است.

بخشی از هزینه چاپ این کتاب توسط جمعی از شاگردان زنده‌یاد استاد عبدالله واعظ، مولوی شناس و مثنوی‌پژوه شهیر تبریز، تأمین شده است.

فهرست

۵	سپاسگزاران
۷	یادداشت مؤلف
۲۳	دفتر اول
۲۷	عاشق شدن پادشاه بر کنیز زنجور و تدبیر کردن در صحت او
۳۰	ظاهر شدن عجز کنیزان به شاهانه کنیزک، و روی آوردن پادشاه به...
۳۳	از خداوند ولی التوفیق در عواصن بوفیت رعایت ادب در همه حال ها و...
۳۶	ملاقات پادشاه با آن ولی که در خفاش میزدند
۳۷	بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حوالی را ببیند
۴۳	خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه جهت دریافتن راز کفر
۴۸	دریافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه
۴۸	فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر
۵۳	بیان آن که کشتن و زهر دادن مرد زرگر به اشارت الهی بود به داری و تأمل فاسد
۵۷	حکایت بقال و طوطی، و روغن ریختن طوطی در دکان
۶۸	داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب
۷۰	آموختن وزیر مکر پادشاه را
۷۱	تلبیس وزیر با نصاری
۷۳	قبول کردن نصاری مکر وزیر را
۷۴	متابعت نصاری وزیر را
۸۰	قصه دیدن خلیفه لیلی را
۸۴	بیان حسد وزیر
۸۶	فهم کردن حافظان نصاری مکر وزیر را
۸۷	پیغام شاه پنهان با وزیر

- ۸۸-----بیان دوازده سبط از نصاری
- ۸۸-----تخلیط وزیر در احکام انجیل
- ۹۳-----در بیان آن که این اختلافات در صورتِ روش است نه در حقیقتِ راه
- ۹۶-----بیان خسارتِ وزیر در این مکر
- ۱۰۱-----مکرِ دیگر انگیختنِ وزیر در اضلالِ قوم
- ۱۰۳-----دفعِ گفتنِ وزیر مریدان را به خاطر خدا
- ۱۰۵-----مکثر کردنِ مریدان که خلوت را بشکن
- ۱۰۷-----جواب گفتنِ وزیر که خلوت را نمی شکنم
- ۱۰۷-----اعتراضِ مریدان در مقامِ وزیر
- ۱۱۴-----نومید کردنِ وزیر مریدان را از رَفِضِ خلوت
- ۱۱۵-----ولِیِ عهد ساختنِ وزیر همدان را امیر را جدا جدا
- ۱۱۷-----کشتنِ وزیر خویشتن را در خلوت
- ۱۱۸-----طلب کردنِ اَمّتِ عیسی علیه السلام از مریدان و ولِیِ عهد از شما کدام است؟
- ۱۲۱-----منازعتِ اُمرا در ولِیِ عهدی
- ۱۲۶-----تعظیمِ نعتِ مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم کردن در انجیل
- ۱۲۷-----حکایتِ پادشاهِ جهودِ دیگر کی در هلاکِ دینِ عیسی سعی نمود
- ۱۳۲-----آتش کردنِ پادشاهِ جهود، و بت نهادنِ پهلویِ آتش که به بت را...
- ۱۳۴-----به سخن آمدنِ طفل در میانِ آتش، و تحریشِ کردنِ خلق را در احتاد به آتش
- ۱۳۸-----کژ ماندنِ دهانِ آن مرد که نامِ محمد را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم به تسبیح خواند
- ۱۳۹-----عتاب کردنِ آتش را آن پادشاهِ جهود
- ۱۴۴-----قصهٔ باد که در عهدِ هود پیغامبر علیه السلام قوم عاد را هلاک کرد
- ۱۴۶-----طنز و انکار کردنِ پادشاهِ جهود و قبول نکردنِ نصیحتِ خاصانِ خویش
- ۱۵۰-----بیانِ توکل و ترکِ جهد گفتنِ نخچیران به شیر
- ۱۵۱-----جواب گفتنِ شیر نخچیران را، و فایدهٔ جهد گفتن
- ۱۵۲-----ترجیحِ نهادنِ نخچیرانِ توکل را بر جهد و اکتساب
- ۱۵۲-----ترجیحِ نهادنِ شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم
- ۱۵۳-----ترجیحِ نهادنِ نخچیرانِ توکل را بر اجتهاد

- ۱۵۵----- ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل
- ۱۵۸----- باز ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد
- ۱۵۹----- نگریستن عزرائیل بر مردی، و گریختن آن مرد در سرای سلیمان، و...
- ۱۶۱----- باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل، و فواید جهد را بیان کردن
- ۱۶۴----- مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل
- ۱۶۵----- انکار کردن نخچیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر
- ۱۶۵----- جواب گفتن خرگوش ایشان را
- ۱۶۶----- اعتراض نخچیران بر سخن خرگوش
- ۱۶۶----- جواب خرگوش نخچیران را
- ۱۶۹----- ذکر دانش خرگوش، و بیان فضیلت و منافع دانستن
- ۱۷۱----- باز طلبیدن نخچیران از خرگوش برای اندیشه او را
- ۱۷۱----- منع کردن خرگوش از راز آیدان را
- ۱۷۳----- قصه مکر خرگوش
- ۱۷۷----- زیافت تأویل رکیک مگس
- ۱۷۸----- تولیدن شیر از دیر آمدن خرگوش
- ۱۸۰----- هم در بیان مکر خرگوش
- ۱۸۶----- رسیدن خرگوش به شیر
- ۱۸۷----- عذر گفتن خرگوش
- ۱۹۰----- جواب گفتن شیر خرگوش را، و روان شدن با او
- ۱۹۳----- قصه دهدد و سلیمان در بیان آن که چون قضا آید چشم‌های روشن بسود شود
- ۱۹۵----- طعنه زاع در دعوی دهدد
- ۱۹۶----- جواب گفتن دهدد طعنه زاع را
- ۱۹۷----- قصه آدم علیه‌السلام و بستن قضا نظر او را از مراعات صریح نهی و ترك تأویل
- ۲۰۲----- پا واپس کشیدن خرگوش از شیر چون نزدیک چاه رسید
- ۲۰۶----- پرسیدن شیر از سبب پائی واپس کشیدن خرگوش
- ۲۰۷----- نظر کردن شیر در چاه، و دیدن عکس خود را و آن خرگوش را
- ۲۱۲----- مرده بردن خرگوش سوی نخچیران که شیر در چاه افتاد

- ۲۱۵----- جمع شدنِ نخچیرانِ گردِ خرگوش، و ثنا گفتن او را
- ۲۱۶----- پند دادنِ خرگوشِ نخچیران را که بدین شاد مشوید
- ۲۱۷----- تفسیرِ رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ
- ۲۲۰----- آمدنِ رسولِ روم تا امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه، و...
- ۲۲۳----- یافتنِ رسولِ روم امیرالمؤمنین عمر را رضی الله عنه خفته به زیرِ درخت
- ۲۲۵----- سلام کردنِ رسولِ روم به امیرالمؤمنین رضی الله عنه
- ۲۲۸----- سؤال کردنِ رسولِ روم از امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه
- ۲۳۲----- اضافتِ رُبَّنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ زَلَّتْ رَا بِه خویشتن که زُنَّا ظَلَمْنَا، و...
- ۲۳۶----- تفسیرِ وَكُنَّا مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ
- ۲۳۷----- سؤال کردنِ رسولِ روم، عَمَّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ...
- ۲۳۹----- در معنی آن که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ
- ۲۴۲----- قصه بازگان که طوطی خبرس و، او را پیغام داد به...
- ۲۴۶----- صفتِ آجنحه طیور عقولِ انبیاء
- ۲۴۷----- دیدنِ خواجه طوطیانِ هندوستان را در پشتِ پیغام رسانیدن از آن طوطی
- ۲۵۰----- تفسیرِ قولِ فَرِيدِ الدِّينِ عَطَّارِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ بُو...
- ۲۵۱----- تعظیمِ ساحرانِ موسی را علیه السلام که چه مرامی؟ اول تو اندازی عصا؟
- ۲۵۶----- باز گفتنِ بازگان با طوطی آنچه دید از طوطیانِ هندوستان
- ۲۶۲----- شنیدنِ آن طوطی حرکتِ آن طوطیان و مردنِ آن طوطی، رَفَسَ، و...
- ۲۷۱----- تفسیرِ قولِ حکیم: به هرچ از راه و امانی چه کفر آن حرف و...
- ۲۷۸----- رجوع به حکایتِ خواجه تاجر
- ۲۸۰----- برون انداختنِ مردِ تاجرِ طوطی را از قفس، و پریدنِ طوطیِ مرده
- ۲۸۲----- وداع کردنِ طوطیِ خواجه را، و پریدن
- ۲۸۳----- مضرتِ تعظیمِ خلق و انگشتِ نمای شدن
- ۲۸۷----- تفسیرِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ
- ۲۹۲----- داستانِ پیرچنگی در عهدِ عمر رضی الله عنه از بهر خدا...
- ۲۹۷----- در بیانِ این حدیث که إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي...
- ۳۰۶----- قصه سؤال کردنِ عایشه رضی الله عنها از مصطفی صلی الله علیه و سلم که...

- تفسیر بیت حکیم رضی اللہ عنہ کہ... ۳۰۹-----
- در معنی این حدیث که إِغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ إِلَى آخِرِهِ ۳۱۱-----
- پرسیدن صدیقه رضی اللہ عنہا از مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم کہ... ۳۱۳-----
- بقیه قصه پیر چنگی و بیان مخلص آن ۳۱۵-----
- در خواب گفتن هاتف مر عمر را رضی اللہ عنہ کہ... ۳۱۹-----
- نالدین ستون حثانه چون برای پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم منبر ساختند کہ... ۳۲۱-----
- اظهار عجزه پیمبر صلی اللہ علیہ وسلم به سخن آمدن سنگ ریزه در... ۳۲۷-----
- بقیه قصه مطرب، و پیغام رسانیدن امیرالمؤمنین عمر رضی اللہ عنہ به او آنچه... ۳۲۸-----
- گردانیدن عمر رضی اللہ عنہ نظر او را از مقام گریه کہ... ۳۳۳-----
- تفسیر دعای دو فرسخه کہ هر روز بر سر هر بازاری منادی می کنند کہ... ۳۳۷-----
- قصه خلیفه کہ در دم در میان خود از حاتم طایی گذشته بود و نظیر خود نداشت ۳۴۰-----
- قصه اعرابی درویش و صاحب زن، که به سبب قلت و درویشی ۳۴۱-----
- مغرور شدن مریدان محتاج به مدعیان مزور، ایشان را شیخ و محتشم و... ۳۴۳-----
- در بیان آن کہ نادر افتد کہ مریدی به مدعی مزور اعتقاد به صدق ببندد کہ... ۳۴۶-----
- صبر فرمودن اعرابی زن خود را، و فضیله صبر در بیان کردن با زن ۳۴۷-----
- نصیحت کردن زن مرثوی را کہ سخن افزون از قدم و نام خود مگو... ۳۵۰-----
- نصیحت کردن مرد مرزن را کہ در فقیران به خواری و... ۳۵۴-----
- در بیان آن کہ جنیبیدن هر کسی از آنجا کہ وی است، هر کس را از ۳۵۸-----
- مرعات کردن زن شوهر را و استغفار کردن از گفته خویش ۳۶۲-----
- در بیان این خبر کہ إِنَّهُمْ يَغْلِبْنَ الْعَاقِلَ وَيَغْلِبُهُنَّ الْجَاهِلُ ۳۶۷-----
- تسلیم کردن مرد خود را به آنچه التماس زن بود از طلب معیشت، و... ۳۶۸-----
- در بیان آن کہ موسی و فرعون هر دو مسخر مشیت اند، چنان کہ... ۳۶۹-----
- سبب حرمان اشقیا از دو جهان کی خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۳۷۴-----
- حقیر و بی خصم دیدن دیده های حس صالح و ناقه صالح علیہ السلام را، چون... ۳۷۸-----
- در معنی آن کہ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْخٌ لَا يُفِيَانِ ۳۸۶-----
- در معنی آن کہ آنچه ولی کند مرید را شاید گستاخی کردن و... ۳۹۱-----
- مخلص ماجرای عرب و جفت او ۳۹۳-----

- ۳۹۶----- دل نهادنِ عرب بر التماسِ دلبرِ خویش، و سوگند خوردن که...
- ۴۰۲----- تعیین کردنِ زن طریقِ طلبِ روزی کدخدای خود را، و قبول کردنِ او
- ۴۰۴----- هدیه بردنِ عرب سبوی آب باران از میانِ بادیه سوی بغداد به امیرالمومنین،...
- ۴۰۷----- در نمد دوختنِ زنِ عرب سبوی آب باران را، و مهر نهادن بر وی،...
- ۴۱۰----- در بیانِ آن که چنان که گدا عاشقِ کرم است و...
- ۴۱۱----- فرقی میانِ آن که درویش است به خدا و تشنه خدا، و...
- ۴۱۴----- پیش آمدنِ آتیمیان، و دربانانِ خلیفه از بهرِ اکرامِ اعرابی و پذیرفتنِ هدیه او را
- ۴۱۸----- در بیانِ آن که عاشقِ دنیا بر مثالِ عاشقِ دیواری است که بر او تابِ آفتاب زند، و...
- ۴۱۹----- مَثَلِ عرب «إِذَا زَنَيْتَ فَأَنْتَ بِالْحَيَّةِ، وَإِذَا سَرَقْتَ فَأَنْتَ بِالدُّرَّةِ»
- ۴۲۰----- سپردنِ عرب هدیه را، یعنی سبورا، به غلامانِ خلیفه
- ۴۲۳----- حکایتِ ماجرای نحوی که در میانِ...
- ۴۲۵----- قبول کردنِ خلیفه هدیه را، و فرستادنِ آن، با کمالِ بی‌نیازی از آن هدیه و از آن سبورا
- ۴۳۶----- در صفتِ پیر و مطاوعِ وی
- ۴۴۰----- وصیت کردنِ رسولِ صلی الله علیه و سلم
- ۴۴۳----- گبودی زدنِ قزوینی بر شانه گاه صورتِ شیر، و پستی زدنِ او به سببِ زخمِ سوزن
- ۴۴۷----- رفتنِ گرگ و روباه در خدمتِ شیر به شکار
- ۴۵۲----- امتحان کردنِ شیر گرگ را و گفتنِ که پیشِ آی ای گرگ، نخستین صدها را میانِ ما
- ۴۵۴----- قصه آن کس که در یاری بکوفت، از درون گفت: کیست آن؟
- ۴۶۰----- ادب کردنِ شیر گرگ را که در قسمتِ بی‌ادبی کرده بود
- ۴۶۴----- تهدید کردنِ نوح علیه السلام مَر قوم را که با من میپیچید که...
- ۴۶۷----- نشانیدنِ پادشاه صوفیانِ عارف را پیشِ روی خویش تا چشم‌شان بدیشان روشن شود
- ۴۶۸----- آمدنِ مهمانِ پیشِ یوسف علیه السلام، و تقاضا کردنِ یوسف علیه السلام از او...
- ۴۷۳----- گفتنِ مهمانِ یوسف علیه السلام را که آینه‌ای آوردمت که تا هر باری که...
- ۴۷۸----- مرتد شدنِ کاتبِ وحی به سببِ آن که پرتو وحی بر او زد،...
- ۴۸۸----- دعا کردنِ بلعم با عور که موسی و قومش را از این شهر که...
- ۴۹۱----- اعتماد کردنِ هاروت و ماروت بر عصمتِ خویش، و...
- ۴۹۵----- باقی قصه هاروت و ماروت و نکال و عقوبتِ ایشان هم در دنیا به چاه بابل

- به عیادت رفتنِ کر بر همسایه رنجور خویش ----- ۴۹۷
- اول کسی که در مقابله نصّ قیاس آورد، ابلیس بود ----- ۵۰۲
- در بیان آن که حال خود و مستی خود پنهان باید داشت از جاهلان ----- ۵۰۶
- قصه مری کردنِ رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری ----- ۵۱۲
- پرسیدنِ پیغامبر صلی الله علیه و سلم مرزید را که امروز چونی و چون برخاستی؟... ----- ۵۱۶
- متهّم کردنِ غلامان و خواجه‌تاشان مر لقمان را که آن میوه‌های ترونده را که... ----- ۵۲۸
- بقیه قصه زید در جواب رسول صلی الله علیه و سلم ----- ۵۳۲
- گفتنِ پیغامبر صلی الله علیه و سلم مرزید را که این سر را فاش‌تر از این مگو و... ----- ۵۳۸
- رجوع به حکایت ----- ۵۴۰
- آتش افتادن در شهر پیامِ عمر رضی الله عنه ----- ۵۴۵
- خدا انداختنِ خصم در پیشِ امیر مؤمنین علی کرم الله وجهه، و... ----- ۵۴۷
- سؤال کردنِ آن کافر از علی کرم الله وجهه که بر چون منی مظفر شدی،... ----- ۵۵۴
- جواب گفتنِ امیرالمؤمنین که سببِ افتادنِ امشیر از دست چه بوده است در آن حالت ----- ۵۵۶
- گفتنِ پیغامبر صلی الله علیه و سلم به زید رکابدار امیرالمؤمنین... ----- ۵۶۴
- تعجب کردنِ آدم علیه السلام از ضلالتِ ابلیس، و عجب آوردن ----- ۵۷۱
- بازگشتن به حکایت علی کرم الله وجهه و مسامحت کردن و با خوئی خویش ----- ۵۷۵
- افتادنِ رکابدار هر باری پیشِ امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه... ----- ۵۷۷
- بیان آن که فتح طلبیدنِ مصطفی صلی الله علیه و سلم مگر را و... ----- ۵۷۹
- گفتنِ امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه با قرین خود که چون... ----- ۵۸۲
- منابع ----- ۵۸۷

یادداشت مؤلف

خداوندا،

یاد ده، ما را سخن می‌دربار
هم دعا از تو، اجابت هر ز ته
که تو را رحم آورد آن، ای رفیق
ایمنی از تو، مهابت هم ز تو
گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن
سلحی تو، ای تو سلطان سخن

دفتر دوم ابیات ۶۹۶-۶۹۴

از مقدمه و متن مثنوی به خوبی می‌توان فهمید که مولانا مثنوی را به خواهش ضیاء الحق حسام‌الدین ارموی سروده است. بنابر نوشته‌های تذکره‌نویسان حسام‌الدین در اولین سال‌های آشنایی با مولانا، از او استدعا می‌نماید که اشعاری به سبک دیوان حافظ ماضی بسراید و کتابی همانند کتاب‌های عطار تدوین نماید تا در مجالس مریدان خوانده شود. در این باره مولانا نوشته‌ای از عمامه خود بیرون می‌آورد که در آن هیجده بیت آغازین مثنوی نوشته شده بود. حسام‌الدین رو می‌کند و می‌گوید که من هم در همین فکر بوده‌ام و این هیجده بیت را به همین خاطر سروده‌ام. گویا مولانا برای ادامه سروده خود تصمیمی نگرفته بود و این حسام‌الدین بوده که با استدعا و خواهش‌های مکرر در کشیده شدن مثنوی تا دفتر ششم نقش اساسی داشته است.

که گذشت از مَه به نورت مثنوی
می‌گشاید این را، خدا داند کجا
می‌گشی آن سوی که دانسته‌ای
ناپدید از جاهلی کیش نیست دید

ای ضیاء الحق حسام‌الدین توی
همت عالی تو ای مُرتجا
گردن این مثنوی را بسته‌ای
مثنوی پویان گشوده ناپدید

گر فزون گردد، توأش افزوده‌ای
می‌دهد حق آرزوی مُتَّقین

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای
چون چنین خواهی، خدا خواهد چنین

دفتر چهارم ابیات ۶-۱

در هر حال، پس از آن خواهش حسام‌الدین بود که مولانا در جمع مریدان تا سحرگاهان می‌نشست و همراه با ساز و آواز و سماع، مثنوی را می‌سرود و مریدانی خاص آن را تقریر می‌کردند و حسام‌الدین بر ضبط دقیق آن نظارت می‌نمود.

بسیاری از مثنوی‌پژوهان، از جمله زنده‌یاد عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب «سزنی»، بر این باورند که هیجده بیت آغازین مثنوی عصارهٔ بیش از بیست‌وشش هزار بیتی است که مولانا در شش دفتر طبعی، یعنی نزدیک به چهارده سال از ۶۵۸ ق. تا ۶۷۲ ق. با وقفه‌ای دو ساله سروده است. اولین بیت از مثنوی که به جای بسم‌الله نیز نشسته است جایگاهی ممتاز در میان هیجده بیت آغازین، که بعداً به نی‌نا مشهور شد، دارد. این بیت حاوی معانی عمیق و مطالب بدیع، و شامل خطوط اصلی آموزه‌های ماسنی است. مثنوی با واژهٔ «بشنو» آغاز می‌شود. گویی مولانا تأکید خاصی برای گوش جان سپردن به حدیث جلالی آدمی از منشأ خویش دارد و آدمی را به تأمل در حکایت جان سوز فراق برمی‌انگیزد. لایحهٔ سنی سکوت است، به همین دلیل در سرتاسر مثنوی به کرات از مخاطب خواسته می‌شود که از قیاس و قیاس‌گرایی بگریزد، سکوت نماید و حتی دم‌نزد تا آنچه را که در زبان و بیان نمی‌گنجد و آنچه را که در کتاب و طالع نمی‌آید، از دم‌زنان حقیقی بشنود.

آنچه آمد در زبان و در بیان
آنچه نام در کتاب و در خطاب
آنکه با کلام و کشتی نوح

دم‌مزن، تا بشنوی از دم‌زنان
دم‌مزن، تا بشنوی زان آفتاب
دم‌مزن، تا دم‌زند بهرِ توروح

دفتر سوم ابیات ۱۳۰۹-۱۳۰۷

نی‌دومین واژه‌ای است که مولانا در این بیت برای القای پیام خود به مخاطب از آن بهره می‌برد. نی‌ها اولین ساقه‌هایی هستند که از زیر دریاها سر برآورده‌اند. این ساقه‌ها با نسیمی که از دریا می‌آمده هم‌نوا می‌نموده‌اند. مولانا خود را مانند نی‌ای تصور می‌کند که از نیستن به هیئت بریده شده، به این جهان انتقال یافته و از دریای وحدت دور افتاده است. گاه‌گاهی از جانب دریا نسیمی به سوی او وزیدن می‌گیرد؛ او را به نوا درمی‌آورد؛ معانی بلندی را برایش تداعی می‌کند؛ او را به یاد مبدأ خویش می‌اندازد و او به یاد یار و دیار، آن چنان ناله‌های جان‌سوز سر می‌دهد که گویی همهٔ مردان و زنان عالم هم‌نوا ناله‌های وی‌اند و در این ناله‌ها از فراق و جدایی شکایت می‌کنند. هر چند مولانا خود اهل شکایت نیست و این «شکایت» روایتی است که او از سرنوشت آدمی و حوادث زندگی بیان

می‌نماید و در قالب حکایت‌های گوناگون یادآوری می‌کند که ما از عالم بالا به عالم زیرین هبوط کرده‌ایم و از عالم وحدت به جهان کثرت پا نهاده‌ایم؛ باید از تجربه و شهودی که می‌اندوزیم کمال یابیم و خود را از این دامی که به هوای دانه در آن گرفتار آمده‌ایم برهانیم و به بهشت موعود و عالم ملکوت که نشستگاه اصلی ماست برسانیم. او راه رسیدن را از شمس یاد گرفته بود و به رهایی ایمان داشت. از این رو همواره دست‌افشان و پایکوبان زندگی می‌کرد و افسردگی را بر او راهی نبود تا از جان‌جان شکایت کند و از سرنوشت خود شاکی شود.

ما ز جان‌جان شکایت می‌کنم من نی‌آم شاکی، روایت می‌کنم
 لای می‌گویید کزورنجیده‌ام وز نفاق سست می‌خندیده‌ام

دفتر اول ابیات ۱۷۸۹-۱۷۹۰

شارحان مثنوی در مورد نی تفصیلهای مفصلی نوشته، جنبه‌های اساطیری، هنری و عرفانی آن را کاویده و برای ما سنجش‌های گران‌بهایی به ودیعت نهاده‌اند، اما چون بیشترین تلاش این مقدمه معطوف به نوع حکایه‌گری مولانا اهمیت حکایت در تعلیم و تربیت و انتقال احساس‌ها و تخیلات عرفانی و معنوی به ذهن عامی است به همین سبب از واژه‌های مهمی مانند: "بشنو"، "نی"، "شکایت" و "جدایی‌ها" جدا می‌شیم تا نکر و ذهن خود را به حکایت معطوف کنیم و اندکی در مورد واژه "حکایت" تأمل نماییم.

مثنوی با حکایت شکایت‌گونه‌ای که نی از بی‌بیهوشی‌ها می‌کند، آغاز می‌شود و با حکایت‌های پی‌درپی و تودرتو ادامه می‌یابد و در نهایت با حکایت شهزادگان هوش‌ربا ناتمام می‌ماند. از این جهت مثنوی را می‌توان حکایت‌نامه‌ای سرشار از داستان‌های تعلیمی دانست، که در آن مولانا به عنوان حکایتگری بی‌بدیل آموزه‌های حکمی و عرفانی را با مخاطب در میان می‌گذارد، ولی برخلاف حکایتگران ماقبل خود، مولانا حکایتگری را در درجه دوم اهمیت قرار نمی‌دهد. حکایت را تنها وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم عرفانی و حکمت‌های والای بشری نمی‌داند، بلکه حکایتگری و زبان حکایت برای مولانا اهمیت ویژه‌ای دارد. این اهمیت برای مولانا و دیگر اندیشمندان و شارحان به تعبیر استاد وارسته و ارجمند جناب محمد مجتهد شبستری از آن جهت است که: «آنان این تجربه را داشته‌اند که "واقعیت همه چیز نیست". آنچه انسان از آن به واقعیت تعبیر می‌کند قدری تنگ‌تر و محدودتر است از آنچه انسان از آن باخبر می‌شود. چیزهای دیگری هست که تنها با زبان حکایت می‌تواند مطرح شود. ما بیشتر با زبان فلسفه و زبان علم و زبان الهیات مأنوس هستیم اما زبان حکایت چیز متفاوتی است.» (سخنرانی محمد مجتهد شبستری در کنگره بین‌المللی بزرگداشت مولانا، ۲۶

دی‌ماه ۱۳۹۰)

مولانا معتقد است که عالم ملموس هستی به علت وجود ترکیب و عدد در مقابل عوالم دیگری همچون عالم خیال مانند زندانی تنگ و تاریک است.

باز هستی تنگ‌تر بود از خیال
باز هستی جهان حس و رنگ
علت تنگی ست ترکیب و عدد
ز آن شود در وی قمر همچون هلال
تنگ‌تر آمد، که زندانی ست تنگ
جانب ترکیب حس‌ها می‌گشدد

دفتر اول ابیات ۳۱۰۸-۳۱۰۶

گاه‌گاهی از هستی‌های فراخ‌تر نوری بر عارفان و حقیقت‌طلبان می‌تابد و آگاهی‌های جدیدی بر ذهنشان می‌نشیند، حجاب‌هایی کنار زده می‌شود، پنجره‌هایی بر چشم دلشان گشوده می‌شود و اسراری بر آنان آشکار می‌گردد و سرمست‌شان می‌نماید که زبان فلسفه و علم و منطق و کلام از توصیف آن در می‌ماند. مولانا برای توضیح چنین حالاتی و تبیین چنین حقایقی زبان حکایت را که مملو از استعاره و رمز و نماد است، برمی‌گزیند. به عنوان مثال در عالم رؤیا محدودیت‌های بشری برداشته می‌شوند و حجاب کنار می‌روند، زمان و مکان او را مقید نمی‌کند و آدمی بی هیچ تقابلی به خواسته‌های خود دست می‌یابد و به حکیمان و عارفان بزرگ تاریخ هم‌نشین می‌گردد، غم و اندیشه سود و زیان مادی از بین می‌رود. صفت آن فلان و آن فلان باقی نمی‌ماند.

نه غم و اندیشه سود و زیان نه خیال این فلان و آن فلان

دفتر اول بیت ۳۹۶

مولانا حال عارفان را در زمان بیداری هم به چنین حالی تشبیه می‌کند؛ گویی آنان در عالم دیگری سیر می‌کنند.

حال عارف این بود بی خواب هم
خفته از احوال دنیا روز و شب
گفت ایزد: «عارف، زین مَرَم
چون قلم در پنج خط ترکیب رب

دفتر اول ابیات ۳۹۸-۳۹۷

توصیف چنین احوالی برای کسی که به آن دست یافته باشد، به جز زبان حکایت با کدام زبان دیگری امکان‌پذیر است؟ زبان عبوس فلسفه و کلام و زبان خشک علم، محدودیت‌های جهان مادی را با خود حمل می‌نمایند و چارچوب‌های سفت و سختی برای حقایقی که خارج از جهان ملموس مادی حادث می‌شوند، ایجاد می‌کنند. تنها فضایی که این چارچوب‌ها در آن می‌شکنند، فضای حکایت است. در چنین فضایی ست که کوه‌ها، رودخانه‌ها، اموات و حیوانات با آدمی سخن

می‌گویند، آدمی قادر به پرواز می‌شود و در لحظه‌ای از نقطه‌ای به دورترین نقطه دیگر سفر می‌کند و مرزهای زمان و مکان را بهم می‌ریزد. چنین فضایی لازم است تا شخصی مانند مولانا بتواند تجربه‌های شخصی خود را از حقایقی که بدان دست می‌یابد توضیح دهد و خبرهایی را که در چالش‌های خود با عوالم هستی به دست می‌آورد به دیگران بازگو نماید و اطرافیان و مخاطبان را از این حقایق و اخبار مطلع نماید؛ هر چند در پله‌ای بالاتر مولانا در آرزوی زبانی نامحدودتر و والاتر از زبان حکایت به سر می‌برد و معتقد است که زبان بشری قادر به توضیح حقیقت هستی و تبیین رازهای نهفته در آن نمی‌باشد، بلکه با هر توصیفی، حجابی دیگر بر آن می‌افکند و پرده‌ای دیگر بر آن می‌بندد. مگر آنکه هستی، خود زبان گشاید و پرده‌ها را کنار زند و خویش را عیان سازد.

کاشتی هستی زبانی داشتی	تا ز هستان پرده‌ها برداشتی
هر چه گوید ای ده هستی از آن	پرده دیگر بر او بستی، بدان
آفتِ ادراکِ آن حال است	خون به خون نشستن محال است و محال

دفتر سوم ابیات ۴۷۲۹-۴۷۲۷

تفاوت اساسی دیگری که زبان حکایت با زبان فلسفه و کلام و یا زبان علم دارد، این است که زبان حکایت، واکنش‌های احساسی در مخاطب خود ایجاد می‌کند، ایشان را تحت سیطره خود درمی‌آورد و تا پایان داستان همراه خود نگه می‌دارد. بخش خاص حکایتگری بی‌بدیلی مانند مولانا با دستکاری در متن حکایت‌های پیشینیان احساس‌های درونی شنونده را تحریک می‌کند و او را به سمت نوعی احساس همدلی با شخصیت‌های درون داستان سوق می‌دهد و با ایجاد فضاهای مناسب، مخاطب همدل را به سوی "همذات‌پنداری" با شخصیت‌ها برمی‌آستاند. این همذات‌پنداری، خودشناسی را به همراه دارد. چنان که گویی مخاطب در آستانه داستان می‌نگرد و هویت خود را در آن منعکس شده می‌بیند و از این طریق می‌تواند خود را بهتر بشناسد. حتی گاه ممکن است که شنونده، مانند راوی، خود را آغشته به سخنان حکایتگر همدل با احساس همبودگی و یار غار بودن با شخصیت‌های داستان کند و خود تبدیل به جزئی از حکایت گردد.

ما چه خود را در سخن آغشته‌ایم	کز حکایت ما حکایت گشته‌ایم
من عدم و افسانه مردم در حنین	تا تقلب یابم اندر ساجدین
این حکایت نیست پیش مرد کار	وصف حال است و حضور یار غار

دفتر سوم ابیات ۱۱۵۰-۱۱۴۸

پس از آن در ذهن مخاطبی که مرد کار و عمل است، حکایت تبدیل به وصف حال می‌شود و او را با خود و دیگر شخصیت‌های داستان درگیر می‌کند و او با فهم و درک جدیدی تجربه‌های

زیسته خود را واکاوی می‌نماید و جهان و هرچه در آن هست را به گونه‌ای دیگر می‌بیند و قادر به تغییر یا شکل دادن خود و احساس‌های درونی‌اش می‌شود و این همان منظور و مطلوبی است که مولانا در آموزه‌های خود در مثنوی به دنبال آن است، وگرنه چه بسیار حکمت‌هایی که در کتاب‌ها و ذهن‌های آدمیان انباشته شده‌اند و هیچ کارکردی در زندگی آنها نداشته‌اند. «هنرمندی مولانا در آن است که با حکایتی ذهن مخاطب را آماده می‌سازد تا حکمتی را بیان کند. وقتی فضای ذهن شنونده آمادگی لازم را پیدا کرد، حکایت را نیمه‌تمام می‌گذارد تا حکمت حکایت را به صورت حکایتی دیگر به میان آرند و مخاطب را با آن درگیر نماید. با چنین توصیفی از حکایت و زبان خاص آن می‌توان فهمید که چرا حکایت و حکایتگری برای مولانا در درجه دوم اهمیت قرار ندارد». (محمد مجتهد شبستری، همان) آنچه مولانا را در صدر نشانده و آوازه او را در اقصا نقاط جهان پراکنده و مثنوی را یکی از پرمخاطب‌ترین کتاب‌های جهان قرار داده، همین حکایتگری بی‌ظنیر و پر رمز و راز و استعاره‌های اوست که با تکیه بر معنوی، احساسات و عواطف پاک آدمی پیوند یافته است.

کمتر حکایتی در مثنوی یافت می‌شود که در نوشته‌های عرفا و صوفیان پیش از مولانا مانند "التعرف" ابوبکر گل‌آبادی (د. ۳۸۰ ق.)، "شرح التعرف" به قلم ابوالبراهیم اسماعیل مستملی بخاری شاگرد گل‌آبادی (د. ۴۳۴ ق.)، "اللمع" منصف سراج طوسی (د. ۳۷۸ ق.)، "قوت القلوب" ابوطالب مکی (د. ۳۸۶ ق.)، "رسالة قشیریه" اشمس قیسری شش‌پوری (د. ۴۶۵ ق.)، "كشف المحجوب" علی ابن عثمان هجویری (د. ۴۶۵ ق.) و "سایه ارم‌الدین" ابوحامد محمد غزالی (د. ۵۰۵ ق.) نیامده باشد. آنچه مولانا را ممتاز و از دیگران متمایز می‌نماید، هنرمندی او در دستکاری حکایت‌ها و وارد کردن تجربه‌های عرفانی و شخصی خود به متن حکایت‌هاست و همچنین ورز دادن حتی مستهجن‌ترین آنها با حکمت‌های ناب بشری و اندیشه‌های عارفانه و برگ پیش از خود است. دیگر هنر مولانا این است که این حکایات ورز داده شده را در قالب مثنوی که مناسب‌ترین قالب برای بیان داستان‌ها و مطالب طولانی است به صورتی عامه‌فهم بیان می‌کند. مولانا در مقدمه خود در چنین سروده‌هایی از آن مولانا نیست و مثنوی‌هایی مانند "حقیقة الحقیقه" که سه سال آن را در سال‌های ۵۲۴ و ۵۲۵ ق. درباره عقل و علم و حکمت و عشق در ده‌هزار بیت سروده است، "ریق التحقيق" مبارکشاه که ۱۰۲۱ بیت می‌باشد و موضوع اصلی آن علاوه بر ساقی‌نامه، داستانی است با نام "کاغذ و نوشته" که در مورد خدانشناسی در سال ۵۸۴ ق. نگاشته شده و شاعر آن را از کتاب "احیاء علوم‌الدین" محمد غزالی اقتباس کرده است و همچنین "منطق الطیر" و "مصیبت‌نامه" و "اسرارنامه" و دیگر مثنوی‌های فریدالدین عطار، قبل از مثنوی مولانا سروده شده‌اند، اما تقدم فضل در این مورد با مولوی است. به تعبیر استاد پورنامداریان در «سایه آفتاب»: «این شیوه در مثنوی به علت ذوق

داستان سرایی مولوی به اوج خود می‌رسد که از دیگر مثنوی‌های عرفانی خواندنی‌تر، تأمل برانگیزتر و تأثیرش بر خواننده نافذتر است.

در مورد زندگی جسمانی، حالات روحانی و سلوک عرفانی مولانا مثنوی "ولدنامه" معتبرترین سندی است که می‌توان به آن استناد نمود. همچنان که استاد علامه جلال‌الدین همایی مصحح "ولدنامه" در مقدمه عالمانه خود می‌نویسد: «مطالب تاریخی بسیار مهم که سلطان ولد در کتاب آورده و ارزش حقیقی این مثنوی هم به خاطر آن است در ضمن مطالب عرفانی پراکنده است. آن چه را که "لد" درباره سرگذشت پدر و جدش و اصحاب و یاران آنها به نظم و نثر گفته است اگر از مطالب رفائی و مسلکی جدا ساخته پهلوی یکدیگر بیندازیم قدیم‌ترین و صحیح‌ترین اسناد تاریخی است که به اختصار اما با نهایت صحت و اعتبار درباره مولانا و خانواده و هم‌کیشان وی نگاشته شده است. و آن را اساس و مبنای اصلی تحقیقات و تتبعات دیگر باید قرار داد». او این کتاب را بهترین یادگار فرزند بزرگ مولانا می‌داند. و «ظهار نظر می‌کند که «بهترین یادگار مهترین فرزند مولانا گوینده مثنوی معروف، که به سلسله ولد نهرت - همان‌نام جدش بهاء‌الدین ولد نام داشت و در شهر لارنده ۲۵ ربیع‌الآخر ۶۲۳ ق. بدین جهان آمد - روز شنبه دهم رجب ۷۱۲ ق. در قونیه از این سرای درگذشت».

مثنوی ولدی یا ولدنامه با کلمه "ابتدا" آغاز می‌شود.

ابتدا می‌کنم به نام خدا و جد عالم فنا و بقا

و به همین دلیل ابتدائیه نیز خوانده شده و چنان که گفتیم، مشهورترین اثری است که از سلطان ولد باقی مانده است. اهمیت این مثنوی برای دانش‌مندان و مثنوی‌پژوهان بیشتر از جنبه اطلاعات تاریخی مهمی است که در آن از زمانه و زمینه مولوی آمده است و قدیمی‌ترین گزارش دست اول را از ماجرای شمس و مولانا در اختیار می‌گذارد. شاید به این دلیل است که استاد وارسته، موحد پیر و پیر موحد، به تصحیح و تنقیح دوباره آن همت نموده و آن را به چاپ رسانده است. دکتر محمدعلی موحد، مثنوی‌پژوه و مولوی‌شناس یگانه و بی‌بدیل معاصر، معتقد است که «عالم‌فنا» که می‌خواهد مولانا را بشناسد، باید کتاب‌های رساله سپهسالار یا همان رساله در مناقب خداوندگار و ابتدائیه را به صورت تصحیح شده بخواند». (سخنرانی دکتر محمدعلی موحد در جلسه نقد رساله در مناقب خداوندگار در موسسه فرهنگی شهر کتاب تهران)

رساله سپهسالار یا همان رساله در مناقب خداوندگار به قلم فریدون ابن احمد اسفهسالار است. این رساله که پس از ابتدائیه سلطان ولد دومین مرجع قدیمی در باب مولوی‌شناسی محسوب می‌شود، اندکی پس از مرگ مولانا نوشته شده است. مؤلف در این رساله مدعی است که چهل سال مرید و ملتزم مولانا بوده است. دکتر محمدعلی موحد با تصحیح این کتاب شرفی بر شرافت این

کتاب افزوده و اهمیت آن را بر مثنوی پژوهان و مولوی‌شناسان آشکار نموده است، این کتاب که تا یکصد سال پیش عملاً تحت الشعاع مناقب العارفین افلاکی قرار داشت و چندان شناخته شده نبود، پس از آنکه مرحوم سعید نفیسی در سال ۱۳۳۳ ش. آن را به چاپ رساند، بر سر زبان‌ها افتاد ولی در مورد اصالت کتاب و یا اینکه شاید تلخیصی از مناقب العارفین بوده باشد، تشکیک‌هایی وجود داشت تا آنکه تصحیح جدید استاد دکتر محمدعلی موحد، نقطه پایان بر تشکیک‌ها نهاد. روایت‌های سپهسالار از زندگی مولانا بسی معقول‌تر و باورپذیرتر از نوشته‌های افلاکی در مناقب العارفین است. افلاکی حدود بیست سال پس از مولانا به دنیا آمده است. بُعد زمانی و ارادتمندی و شیفتگی شدید او نسبت به مولانا مناقب العارفین را به شرح کرامات و خوارق عادات آغشته نموده است که در بیشتر مواضع غیر حقیقی و اغراق‌آمیز می‌نماید.

بنابر آنچه از مثنوی و ولدنامه، رساله سپهسالار و مناقب العارفین برمی‌آید و از فحوای متن مثنوی استنباط می‌شود، در میان انبوه مریدانی که در مجلس مولانا شرکت می‌کردند اقشار فرودست و متوسط جامعه در نزد او از احترام خاصی برخوردار بوده‌اند؛ کسانی که نه به دربار امرا راه و نه به بارگاه و حلقه درس و بها جا داشتند. اینان حتی به خانقاه‌های پشمینه‌پوشان تندخو که از عشق بویی نبرده بودند هم رفت‌وآمد می‌کردند. بی‌قراران طالب قرار و مظلومانی خسته از جور روزگار که در جستجوی مرهمی برای تمام‌بهای روح و روان خود بودند به حلقه یاران مولوی می‌پیوستند و در حضور او قرار می‌یافتند. امام‌ی‌گرفتند و روح تشنه خود را از حکایت‌های حکمت‌آمیز او سیراب می‌نمودند و در داستان‌های او با شخصیت‌های داستانی امثال پیر چنگی، سنخیتی احساس می‌کردند. این شیوه را مولوی پس از دیدار با شمس که حوزه درس علما و طلاب را فرو نهاد، و به مردم عوام کوچه و بازار روی آورد، اتخاذ نمود. از دیدار آن و نزدیکان او کسانی بودند که قفل را قلف و مبتلا را مفتلاً تلقظ می‌کردند. مولانا نه تنها برای تحصیل چنین اغلاط لفظی نمی‌کوشید، گاه خود همین‌ها را به صورت عامیانه و ناصحیح تلفظ می‌کرد و مبادا گوینده مورد تمسخر قرار گیرد و رنجیده خاطر گردد. حتی گاه در مجلس او کسانی به سبب خستگی از کار روزانه، خواب‌آلوده و ملولانه می‌نشستند و حواس حاضرین مجلس را که طالب شنیدن سخنان ناب مولانا بودند بر هم می‌زدند و او مجبور می‌شد سخن اصلی را قطع نماید و در میانه مجلس تذکری دهد.

از رسالت باز می‌ماند رسول
مستمع خواهند اسرافیل خو

گر هزاران طالب‌اند و یک ملول
این رسولان ضمیر را زگو